

جایگاه خواجه در روند تطور غزل فارسی

● دکتر محمود عبادیان

سخن چیست؟ آبی چکیده ز جان
جو آبی ست وانگه روان آمده
ولی دل ز فکرت به جان آمده
جگر سفته تا این گهر سفته ام
سهر گشته تا این سخن گفته ام

«منظومه های و همایون»

چنانچه خواجه به راستی بی ریز غزل قرن هشتم بوده است، سنوالی که پیش می آید این است که از چه رو بدین نقش والای او در تحول غزل فارسی توجه کافی نشده و ارج او آنچنان که شایسته چنین شاعری است شناخته نشده است؟ پاسخ این سنوال موضوع این پیشگفتار است:

خوی تکجو و گلچین ایرانی گرایش دارد که تنها به سروده های برجسته و پخته شعر کلاسیک فارسی روی آورد و تنها در آن حس زیباشناسی خویش را خرسندی بخشد. این امر که برجسته ترین آثار شعر کلاسیک فارسی به کوشش بیشتازی کدامین رهیاب ها به بلندای هنری رسیدند و جان مایه خود را از کدام آثار دور انسان گرفتند. چیزی است که تنها پژوهشگران تاریخ ادبیات به گونه ای به تبیین آن پرداخته اند. روحیه ایرانی به روند پدید آمدن کیفیتهای نورغبت نشان نمی دهد، بلکه از حاصل آن بهره گیری می کند. به عبارت دیگر نسبت به شگفتی روند شدن چیزها کنجکاوی ندارد.

این روحیه سرمنشأ همان نگرش و بینشی است که انبوه شاعران کلاسیک فارسی را به شش یا پنج تن و اینان را به یک تن خلاصه می کند و او را مظهر کمی و کیفی تمامی نام نبردگان به شمار می آورد. به سخن دیگر، شاعرانی همچون رودکی، عطار، سیف فرغانی، عراقی، خواجه، عماد فقیه، اوحدی کرمانی، سلمان ساوجی، صائب و بیدل جزو شاعران فرودین جا قرار گرفته و به عالم فراموشی سپرده می شوند. خواجهی کرمانی یکی از این داغ غفلت خوردگان ذوق سنتی است. یکی از بزرگترین شان. نخستین پیامد کم توجهی نسبت به آنچه خواجه سروده و جای آن در رشد بعدی گرایشهای شعر فارسی، این بوده است که چند موضوعی شدن غزل فارسی در قرن هشتم هجری و ادغام گرایشهای متخالف شعر قرن ششم و هفتم در غزل قرن هشتم یکی از نوآوریهای هنر حافظ قلمداد گردیده است.

می توان گفت که چنین دیدگاهی که تنها بهترین آثار، در خور نگاه داری و تکریم اند بر ذهن تذکره نویسان بی تاثیر نبوده است، چونکه صد آمد، نودهم پیش ماست. می گویند هرچه خواجه گفته، بهترش در دیوان حافظ یافت می شود. کسی سر انکار این واقعیت را ندارد و حق مطلب ابرجاب می کند که برآثار برجسته و نمونه تاکید شایسته به عمل آید و از دیدگاههای مختلف به رشته پژوهش کشیده شود. اما مطلق گرایان در این کار سایه روشنهای خود را نیز در پی دارد، بدین معنا که تداوم سیال و بویای حرکت شعر فارسی آسیب می بیند. واقعیت این است که برجسته ترین آثار در ارتباط با آثار کمتر برجسته شناخته شدنی است. همانگونه که اثر کلاسیک در پیوند با غیر کلاسیک برجستگی عینی می یابد.

در نوشته حاضر سعی شده آثار در دسترس خواجه با توجه به غزل او به کوتاهی بررسی شود. هدف از آن کوشش در معرفی شایسته تر مقام این شاعر نوآور در کیفیت بخشی به شعر غنایی فارسی در چرخش از سده هفتم به هشتم هجری می باشد.

خواجو از لا به لای منظومه های داستانی

از خمسه خواجو دو جزء آن، یعنی «گل و نوروز» و «همای و همایون» بیشتر شناخته شده است. تذکره نويسان و مؤلفان تاريخ ادبيات ايران اين دو منظومه را به دنبال ويس و رامين و منظومه های نظامی گنجوی معرفی کرده اند. پژوهش و تکوینی روی خمسه خواجو هنوز در انتظار پژوهندگان ادب فارسی می باشد. در نظر برخی از علاقه مندان به داستانهای منظوم کلاسیک فارسی، این دو داستان در مقایسه با خسرو و شیرین و هفت پیکر، کمی رنگ باخته می نمایند.

گفتنی است که خواجو نخستین شاعر پس از نظامی است که خمسه سروده. خواجو نه تنها منظومه های پیش از خود را می شناخته، بلکه در دو منظومه خود گهگاه از آنها یاد کرده است. تا آنجا که می توان بر اساس «گل و نوروز» و «همای و همایون» داوری کرد. این دو منظومه دارای فردیت ادبی و هنری خاص خودند. شباهت این دو منظومه با سروده های همگن خود بیشتر معرف رعایت سنتی است که با «ويس و رامين» در ادب فارسی پایه ریزی شده است. مروری بر این دو منظومه و مقایسه آنها با نمونه های پیشین، برخی تفاوت های اساسی و تشابه های سنتی را آشکار می سازد. در این بخش عمدتاً به وجوه تمایز این دو منظومه توجه شده بی آنکه به مقابله آنها با دیگر آثار همگن پرداخته شود.

کلی ترین امتیازهای این دو منظومه:

۱- مصالح این دو منظومه تاریخی ندارد. بیشتر ماجراهای آنها به ادبیات افسانه ای و عامیانه می ماند. جای جای داستانها یادآور برخی طرز سخنهاي سمک عيار است. کم نیستند نام اشخاصی که تداعیگر نامهای این اثر سترگ نثر کلاسیک فارسی می باشند. شایان توجه است که خواجو همانند گوینده سمک عيار، خود را اغلب روایتگر داستان می نامد.

۲- خواجو در این دو منظومه بیشتر شاعری غنایی است تا ماجرا پرداز صحنه های جنگی یا ماجراهای شگفت انگیز جادویی. و آنجا که در آنها از جنگ و درگیری سخن می رود، وسیله یا بهانه ای است برای توصیف صحنه های عاطفی و عاشقانه و یا وصف زیبایی انسان و طبیعت. خواجو در این دو اثر صحنه پرداز تغزلی است. او شاعر شگفتیهای عالم سودا و عشق است.

۳- خواجو در منظومه های خود می کوشد سنتهای داستان پردازی پیش از خود را تلفیق کند و روابط اشخاص داستانهای خود را از دیدگاههای شناخته شعر فارسی بنگرد و به سخن بدین معنا که توصیفهای تغزلی، آمیخته با عناصر عرفانی و مشرب خوشباشی جلوه می کنند. این طرز توصیف به شاعر امکان داده است تا صحنه های تغزلی را با ابهامهای چند بعدی بسراید، امری که در یوسف و زلیخای جامی به کیفیت نوری رسیده است. گرایش غزل کلاسیک فارسی از غیر عرفانی به عرفانی بوده، در منظومه های خواجو این گرایش از حماسی به غنایی تحقق پذیر گردیده است.

در زیر فرازهایی نقل می شود که نمایانگر مشخص خصوصیت های کلی یاد شده در این دو منظومه می باشند.

در باره خصلت افسانه گونه داستانها گوید:

مرا زان چه کین قصه بود و نبود
به شعر روان سحر باید نمود
نوایی که اصلش ز عشاق خاست
بزرگان نگویند کان نیست راست
اگر نیک می دانیش بد مخوان
و گر زانک بد گفتمش خود مخوان

همای و همایون ص ۱۲۲۴

«گل و نوروز» خواجو چونان پیشواز داستانهای منظوم پیشین می نماید. این منظومه که عنوانش بار تمثیلی - ابهامی یافته، در جای

جای خود به شخصیت های منظومه های گذشته اشارت دارد. «گل»، «شکر»، «سمک» و دیگر اشخاص داستانهای شناخته در آن به بازی شاعرانه گرفته شده اند. برای مثال:
سمک را با سماک افتاده بازار
«جهان افروز» برج مهربانی
بزد آهی چو باد مهربانی

گل و نوروز ص ۹۲

بیت های زیر یاد آورد مقدمه ويس و رامين است:

زمانه پشه دارد نقش بندی
گهی رومی نگارد گاه هندی
فلک بسیار داند مهره بازی
کند از مهره بازی مهره سازی
بسی بازیچه ها کو یاد دارد
یکی غمگین یکی را شاد دارد

گل و نوروز ص ۱۱۰

وانمود به راوی بودن:

مغ تاریخگو کین قصه می خواند
چنین با پیر دهقان باز می راند

گل و نوروز ص ۲۰۶

یا:

نوا گر برده ساز نغمه پرداز
سخن را کرد ازین آهنگ بر ساز

گل و نوروز ص ۲۰۵

هر داستان یا رویداد مهم منظومه ها با مقدمه ای تغزلی آغاز می شود که به گونه ای با قضای معنوی داستان مناسبت پیدا می کند. برای نمونه:

چه داند کسی حال آن کوهکن
که نشنیده باشد ز شیرین سخن
کسی حال مجنون خیر باشدش
که در کوی لیلی گذر باشدش
طیب آر به دردی گرفتار نیست
مر او را غم درد بیمار نیست

همای و همایون ص ۵۴

و اینگونه نیز کتابه ادبی من آثار یا شخصیت های مشهور ادبیات فارسی در جای جای داستان آمده:

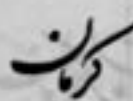
خنک صبحی که از باد سحرگاه
بباید ورقه بوی زلف گلشده
خور آیین قاصدی کز غایت مهر
به او رنگ آورد پیغام گلچهر
همایون وقتی و خرم زمانی
که باید بیدلی آرام جانی
کشد وامق شراب از جام عنرا
بر آید فال سعد از نام اسما
زند خسرو علم بر قصر شیرین
پیام ويس آید سوی رامین

گل و نوروز ص ۱۲۲

رویدادهای این دو منظومه، رنگ کمابیش مستقل دارند. گهگاه شاعر در پایان اینگونه آیه زده ها تخلص نیز می کند.
ز خواجو این سخن را یاد می دار
دل آنده پرستان شاد می دار

گل و نوروز ص ۱۱۴

توصیف پدیده های طبیعی نیز به رنگ غنایی و عاطفی جلوه می کنند. مثلاً تصویر شب:



قدح گوینده و نی آه زن شد
 نوا در پرده دل راه زن شد
 زمانه گیسوی شب شانه کرده
 فلک اشک ستاره دانه کرده
 شفق دست از شراب ناب شسته
 افق دامن ز خون در آب شسته
 مغ می کش بر آوای مغانی
 به رسم موبدان در زند خوانی
 می گشتاسبی از جام جمشید
 فروزان چون ز مشرق شمع خورشید

گل و نوروز ص ۱۳۹

این توصیفهای غنایی در برخی فرازهای ساقی نامه تکمیل می گردد:
 بیا ای ترک آتش روی ساقی
 بیار آن آب آتش رنگ باقی
 می صافم بده کاین جرعه در دست
 سر خم بازکن کاین کوزه خردست
 غبار هستی ام بنشان به جامی
 بده زان پخته یک شربت به خامی
 میر نامم که بدنام او فتادم
 به بوی دانه در دام او فتادم
 بیار آن می چه می گویی حکایت
 بده جامی که مخمورم به غایت
 مگو پیمان که پیمان ما ندانیم
 قدح بر کن که ما پیمانمان دانیم

گل و نوروز ص ۱۵ - ۱۴

ترکیب اندیشه های خوشباشی، عرفانی و جمال ستایی به بیشتر صحنه ها و گفته های منظومه فضای حدیث نفس یا احساس پردازای داده است. حاصل آنکه نه عمل و فعالیت اشخاص داستان، که حالتها، خاطره ها و احساسها به وصف گرفته شده است. نتیجه آمیزش این سه گونه اندیشه آن شده که عرفان به زندگانی نزدیک، و اندیشه های مشرب خوشباشی طعم عرفانی یافته، و این دو رشته اندیشه ها به جمال توصیف شده، بعد اعتلای داده است.

خواجو در ستایش با یزید بسطامی گویند:

چو مستان صبحی صبحگاهی
 بسوزان هفت دوزخ را به آهی
 علم بر بام جرخ چنبری زن
 قدم بر فرق ماه و مشتری زن

تو روح پاک و کونین جسم
 تو گنجی، در رخت عالم طلسم است...
 صباچی کن به بانگ زهره مست
 بر افشان بر زمین و آسمان دست

گل و نوروز ص ۹

و در صحنه ای دیگر:

تو بر تخت شاهی و دعوی عشق
 ندانسته رمزی ز معنی عشق
 مقام محبت سر تخت نیست
 سر افکنندگان را سر بحث نیست
 اگر عاشقی ترک شاهی بده
 به خون دل خود گواهی بده

همای و همایون ص ۷۱

نغمه های مشرب خوشباشی با سایه روشن ایهامی:
 جم وقتی و جامت عکس خورشید
 که می داند که کی بوده ست جمشید
 به بوی می ره میخانه برگیر
 ز پیمان بگذر و پیمان برگیر

گل و نوروز ص ۴۰

لابلای منظومه ها، سرشار از نکات لطیف، تأملات حکمت آمیز و تشبیه های زیبای ایهامی است:
 رخ مهر از می روشن بر افروخت
 لخرود از چشم خوبان مستی آموخت
 چو می در باده پیمانان اثر کرد
 غم ساغر دماغ عقل تر کرد

گل و نوروز ص ۷۸

در باره سخن:

سخن بیخی است از جان غم کشیده
 به شاخ سدره طوبی رسیده
 سخن آینه مرد سخنگوست
 که گر نیک است و گر بد صورت اوست
 سخن موجود و قائل را نشان نه
 کمان معدوم و ناوک را نشان نه
 ز دریای درون چون موج گیرد
 سخن آبی است کز آن موج خیزد

گل و نوروز ص ۱۹۰

وصف حال:

مرا بی سر زلفت آرام نیست
 برون از تو دل را دلارام نیست
 و گر چشم مست تو گوید که هست
 گواهی نشاید شنیدن ز مست
 دو چشم تو ای لعبت ما نوی
 دو بیت سنایی است در مثنوی

همای و همایون ص ۱۱۳

نمونه هایی از تصویر پردازیهای خواجو در این دو منظومه:

تینی که چون ساز را ساختند
 همان دم رتندی که پرداختند

همای و همایون ص ۶۲

شدم غواص دریای معانی
 برون آوردم آن درها که دانی

گل و نوروز ص ۱۷

خرد رخس هوا بر روح نازد
 هوا نقش دعا با عقل بازد

گل و نوروز ص ۱۳۳

امل داغ اجل بر دل نهاده
 اجل رخت امل بر باد داده

گل و نوروز ص ۲۰۶

عقاب سپیده چو بر برکشید
 غراب شب از آشیان بربرید

همای و همایون ص ۶۲

خور از تیغ کوه آتشی بر فروخت
 شب تیره را همچو هندو بسوخت
 رخ لاله بر قطره زاله بین
 می زاله در ساغر لاله بین

همای و همایون ص ۱۹۸

خرد خفته در عشق بیدار شد
غرض عامل و صبر بی کار شد

همای و همایون ص ۲۱۵

از آنچه به کوتاهی گفته شد می توان چنین برداشت کرد که منظومه های عاشقانه در خمسه خواجو از گنجینه داستانهای عامیانه و افسانه های کهن مایه گرفته است. یکی دیگر از جنبه های نوآورانه در آنها این است که وزنه سنگین غنایی آنها موجب شده که حرکت حوادث داستانها تحت تاثیر عامل غنایی قرار گیرد. از دیگر پدیده های نوین این دو منظومه وجود ساقی نامه در آنهاست. و سرانجام اینکه صحنه هایی پیش می آید که شاعر در آن ظاهراً از خود بیخود می شود و از قضای داستان خارج می گردد امری که یادآور برخی فرازهای مثنوی مولانا جلال الدین محمد و با برخی سروده های معاصر است:

حدیثم می رود هر لحظه از یاد
کجا بودم که لعنت بر جنون باد
بهل تا بر سر کار خود آم
کلیدم کو که این در برگشایم
چه می گفتم؟ به بادم ده حکایت
مکن عیبم که مدهوشم به غایت
فرس را در چه منزل باز بستم
ورق را در چه موقع در شکستم
چه پیش آمد که سر بر کردم اینجای
چه را می خواستم کافتادم از پای

گل و نوروز ص ۲۱۱

خواجو در سیر غزل فارسی

سیر غزل در ایران در گرو دو گونه تشریک مساعی خلاقانه شاعران بوده است: یکی آنان که به شکل گیری نوع غزل تشریک مساعی کرده اند. دیگر آنان که شکل و محتوای مورد نظر یافته را دگرگونی بخشیده و رشد داده اند. در دسته اول شاعرانی چون شهید بلخی، رودکی، دقیقی و قصیده سرایان دیگر در تکوین ساختار تغزلی این چکامه سهمی ارزنده داشته اند. اینان بوده اند که در تغزلهای و تشبیه های قصیده خود عنصر غنایی را به قلمرو شعر غیر حماسی در آورده اند. دسته دوم آنانند که چکامه یا قطعه های تغزلی را به غزل اعتلا داده اند. از آن جمله اند:

سنایی، حسن غزنوی، انوری و...

غزل در روند شکل گیری خود، زیبایی را در دو کیفیت محتوایی به تصویر در آورد - جمالپرستانه و قلندرانه - عرفانی، گرایش جمالپرستانه با سروده های شهید بلخی و حسن غزنوی آغاز شد و در غزل انوری رشد کرد و در غزل سعدی به والاترین کیفیت خود رسید. گرایش دوم از سروده های سنایی سر آغاز گرفت، سپس عطار و عراقی آن را توسعه بخشیدند و سرانجام در دیوان شمس به اعتلای نهایی رسید. البته گفتنی است که شعر فارسی يك گرایش ادبی دیگر نیز در دامن خود از همان آغاز پرورش داده است - مشرب تاملی - خوشباشی، آغازهای این گرایش ادبی در سروده های رودکی و فردوسی به چشم می خورد. این مشرب سپس در رباعیهای خیام به اوج خود رسید. این جریان فکری در شعر سپس غزل را تحت تاثیر خود قرار داد. بی آنکه پرداخته غزل باشد و منحصرأ به صورت محتوای فکری غزل بروز ادبی یافته باشد. اندیشه های خوشباشی و تاملی در اصل نکته های پراکنده ای در تغزل، و به صورت تأملات فردوسی در شاهنامه بود تا آنکه در رباعیهای خیام به يك دستگاہ نگرش و بینش ادبی اعتلا یافت. اندیشه های خوشباشی - تاملی از خاستگاه نگرش و بینش فردیتی (اندیوید والیستی) به جهان زندگی و اجتماع برخورد می کرد و تمایز فرد انسانی مورد توجه اش بود، و نیز مانند هر اندیشه شاعرانه دیگر در آغاز،

● خواجو در منظومه های خود می کوشد سنتهای داستان پردازی پیش از خود را تلفیق کند و روابط اشخاص داستانهای خود را از دیدگاههای شناخته شعر فارسی بنگرد



این جهانی (گیتیانه) بود. نمونه تجلی این اندیشه ها در رباعیهای حکیم عمر خیام تبلور ادبی یافته است. در سرشت مشرب خوشباشی توجه به خرسندی فرد انسانی نهفته است. شاعر این مشرب فردیت آدمی را اساس طرز تلقی از جهان هستی، اجتماع و کائنات می نهد و پدیده های زندگی را از این دیدگاه برانداز می کند. شایان توجه است که اندیشه های مشرب خوشباشی که در اصل دنیایی، و به لذتها و امکانات آن توجه داشت، تعبیر عرفانی نیز یافت و به تدریج پیش فردیتگرانه وحدت وجودی را دامن زد. تاسف از کوتاهی زندگانی آدمی در جهان و گذرا بودن بودنها که در بستر رباعیهای خیام است، در برخی سروده های سنایی و عطار با رنگ قلندرانه بازتاب یافته است. کلمه های ادبی «می»، «جام»، «مستی» و جز آن که در نزد خیام مایه تأملی و واقعی دارد. در سروده های شاعران صوفی مشرب به نوعی سمبولیسم عرفانی در آمده است. برای مثال تعبیر عرفانی اندیشه خوشباشی را در غزل زیر از سنایی می خوانیم:

ساقیا دانی که مخموریم در ده جام را
ساعتی آرام ده این عمر بی آرام را
میر مجلس چون تو باشی با جماعت در نگر
خام در ده پخته را و پخته در ده خام را
قالب فرزند آدم آزار منزل شدت
انده پیشی و پیشی تیره کرد ایام را
نه بهشت از ما نهی گردد نه دوزخ بر شود
ساقیا در ده شراب ارغوانی فام را
قبل وقال با یزید و شبلی و کرخی چه بود
کار کار خویشی دان اندر نورد این نام را
تا زمانی ما برون از خاک آدم دم زنین
تنگ و نامی نیست بر ما هیچ خاص عام را

دیوان سنایی، شماره ۱۱

عطار نیز همین اندیشه ها را به ابهام و مجاز سروده است:

بیا که قبله ما گوشه خرابات است
بیار درد که عاشق نه مرد طامات است
بیاله ای دو به من ده که صبح پرده درید
بیاله ای دو فرو کن که جای شه مات است
ز کفر و دین و زنیک و بد و ز علم و عمل
برون گذر که برون زین بسی مقامات است

دیوان به تصحیح نفیسی، غزل ۲۵

رشد غزل فارسی از آغاز تا غزل خواجو

غزل فارسی از سنایی تا سعدی تحولاتی چند از سر گذراند و تکامل یافت. این غزل در پایان سده هفتم هجری دارای شاخصه های خود بود. یکی از آنها وحدت موضوعی غزل بود. غزل تا آستانه های قرن هشتم هجری در اساس تک موضوعی ماند و آنجا هم که گهگاه به کثرت موضوع می گرایید، موضوعهای آن نزدیک به هم بودند برای مثال وقتی مولانا جلال الدین به طرح بیش از يك اندیشه در غزل می پردازد موضوعها در

کرب

چارچوب وحدت عرفانی باقی می ماند. عواملی چند تا پایان قرن هفتم در جهت وحدت موضوعی غزل عمل می کردند یکی رشد غزل از تغزل پیشین به غزل کمال یافته نوع سعدی بود. سعدی استاد غزل یکپارچه ای است که در آن شکل و محتوا در وحدت هنری اند. یکی از عواملی که سعدی را به غزل یکپارچه و تک موضوعی وفادار نگه داشت، باور سعدی به عنوان مصلح اجتماعی به نجات جامعه از فاجعه مغول بود. تأکید سعدی بر دوستی و عشق، و پایداری در آن به مثابه شرط لازم اجتماع انسانی بود که غزلهای وی به خوبی نمایانگر آن اند. وحدت نسبی غزلهای دیوان کبیر (مولانا جلال الدین) تا میزانی زائیده اعتقاد شورانگیز مولانا به عالم ماوراء طبیعه در حوزه تفکر عرفان عاشقانه می باشد. غزل در قرن هشتم از این یکپارچگی و تک موضوعی، یعنی افاده اندیشه واحد ادبی دوری جسته است، یا دستکم یکپارچگی و وحدت موضوعی شاخص غزل این قرن نیست. بیشتر غزلهای شاعران برجسته این قرن چند موضوعی و بیانگر اندیشه های مختلف است. به غزل زیر از خواجه نظری افکتیم.

سر به گوش صبحی کشان باده پرست
خروش بلبله بهتر ز بانگ بلبل مست
مرا اگر نبود کام جان و عمر دواز
چه باک چون لب بخش و زلف جانان هست
اگر روم، بدود اشک و دامنم گیرد
که از کمند محبت کجا توانی جست
امام ما دیگر مگر از نرگس تو رخصت یافت
چنین که مست به محراب می رود پیوست
ز بس که در رمضان سخت گفت عالم شهر
چو آبگینه دل نازک قدح بشکست
چگونه از سر جام شراب برخیزد
کسی که در صف رندان درو نوش نشست
به محشرم ز لحد بی خبر بر انگیزند
بدین صفت که شدم بیخود از شراب الس
عجب نباشد اگر آب رخ به باد رود
مرا که باده دست است و دل برقت از دست
کنون ورع نتوان بست صورت از خواجه
که باز بر سر پیمانان رفت و پیمان بست

الحضریات فی الغزلیات ۲۵
این غزل دارای ویژگیهایی است که آن را از غزلهای قرن هفتم هجری متمایز می کند. عمده مشخصه های آن عبارتند از:
۱- کثرت اندیشه های متفاوت، در این غزل موضوعهایی توصیف شده که ذهن آشنا با غزل دوره پیشین نسبت به آنها چندان بیگانه نیست، اما تجمع آنها در یک غزل پدیده ای نو و از زمره شاخصه های غزل خواجه است غزل با برخی اندیشه های مشرب خوشباشی آغاز می شود (بیت اول) سپس به جمال معشوق می پردازد که یادآور غزلهای جمال ستایی سعدی است (بیت دوم و سوم) طنز رفتار و روحیه امام و عالم شهر (بیتهای چهارم و پنجم) و کنایه به مضمونهای عرفانی (بیت هفتم).
۲- تصویر حالتی از ذهن سیال پردازنده. شاعر در آن واحد از چندین مطلب سنتی، اجتماعی که در ذهن آدمی حضور داشته و از حالت نفس او حکایت دارد، نکته می سراید.
۳- گرایشها و اندیشه های ادبی که در قرنهای ششم و هفتم مجزا از یکدیگر و در تضاد بودند (مشرب خوشباشی خیامی با تصوف زاهدانه)، در این غزل به عنوان جنبه هایی از حالت غنایی آدمی توصیف شده اند.
بدینگونه بایستی نود در تعدد موضوع در غزل گشوده می شود که می توان آن را طرز سخن و سبک غزل قرن هشتم هجری نامید. بسیاری از وجوه

مشترک این طرز سخن و سبک با نوسانهای در سروده های عید زاکانی، عماد فقیه، حافظ و دیگر شاعران آن روزگار یافت می شود. آنچه این نوع غزل را از نمونه های قرن هفتم هجری متمایز می کند، همانا طرز تلقی شاعر از ارزش و مقام موضوعهایی است که آنها را در چکامه خود تصویر کرده است. نگاهی به غزلهای خواجه و دیگر غزلسرایان قرن هشتم نشان می دهد که:

۱- شاعر تعهد خاصی نسبت به این یا آن گرایش فکری که در اصل در تضاد با یکدیگر بوده اند، ندارد، بلکه به آنها چونان اندیشه هایی می نگرد که زمینه فرهنگی دارند و می توان آنها را در یک چکامه واحد سرود. امری که ضمناً به معنای اعتباری شدن ناسازگاری پیشین این اندیشه با یکدیگر می باشد. وقتی یک نظام فکری (فرضاً مشرب خوشباشی) دوشادوش اندیشه های مخالف با خود تصویر می شود. به معنای آن است که ضرورتی که آن را از لحاظ فرهنگی اجتماعی پدید آورده بود از میان رفته و نتیجه اینکه اندیشه مورد نظر می تواند با آنچه در اصل غیر آن بوده، سازش ادبی داشته و عنصری از یک نظام فکری بعدی شود. اینک برخی از نکات و مضمونهای غزل قرن هشتم که خواجه آغازگر آنها بوده است و در سروده های دیگر شاعران این عصر خاصه در غزل حافظ انعکاس بعدی یافته. انتقاد از عرف مذهبی و تظاهر به باورهای خلاف عرف:

از کعبه چه پرسی خبر اهل حقیقت
کین طایفه در کوی خرابات مغانند
در حلقه رندان خرابات مغان آی
تا یک نفس از خویشنتت باز رهانند
از مقبجگان می شنوم نکته توحید
و ارباب خرد معنی این نکته ندانند

الحضریات فی الغزلیات ۱۹
اقتضای به نگرش مشرب خوشباشی:
ماییم و عشق و کنج خرابات و روی یار
ساقی ز جام لعل لبث باده ای بیار
چون بر دوام دور زمان اعتماد نیست
این پنج روز غایت مقصود دل شمار
هر سنبل ز زلف نگاری ست لاله رخ
مهر لاله ای خون جوانی ست شهریار

همان اثر، غزل ۱۰۹
دید جمال ستایانه به زیبایی انسان:
چون بیکر مطبوعت در معنی زیبایی
صورت نتوان بستن نقشی به دلارایی
در مذهب مشتاقان ننگ است نکونامی
در دین وفاداران کفرست شکیبایی

همان اثر، ۲۰
کنایه به سنت شکنی نوح شیخ صنعان:
خرقه رهن خانه خماز دارد پیر ما
ای همه رندان مرید پیر ساغرگیر ما
گر شدیم از باده بد نام جهان تدبیر چیست
همچنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما
تا دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته ایم
ای بسا عاقل که شد دیوانه زنجیر ما.

الحضریات فی الغزلیات ۴
وارستگی از غم جهان گذران:
پیش صاحب نظران ملک سلیمان بادست
بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزادست
آنکه گویند که بر آب نهادست جهان

● غزل در قرن هشتم از یکپارچگی و تک موضوعی، یعنی افاده اندیشه واحد ادبی دوری جسته است و بیشتر غزل‌های این قرن چند موضوعی و بیانگر اندیشه‌های مختلف است.



چند نمونه از مضمون‌هایی که در دیوان حافظ صیقل بعدی یافته:

خرم آن روز که از خطه کرمان بروم
دل و جان داده زدست از پی جانان بروم
الحضریات... ۲۸۹

رو عارف خود باش که در عالم معنی
مقصود تو بی کعبه و بتخانه بهانه
السفریات... ۳۸

مژده یوسف گم گشته به کتغان بردند
خبر بار سفر کرده به بار آوردند
الحضریات... ۵۹

زبس که در رمضان سخت گفت عالم شهر
چو آبگینه دل نازک قدح بشکست
الحضریات... ۶۲

برو ای خواجه مرا چند ملامت گویی
هر که در بحر بمرسد چه غم از بارانش
درد صاحب نظران را به دوا حاجت نیست
عاشق آن است که هم درد بود درمانش
الحضریات... ۷۴

و سرانجام اشاره ای به یکی از اندیشه‌هایی که در آثار خواجه مطرح شده و سپس در غزل‌های حافظ به ابهام پیچیدگی بیشتر در آمیخته است - منظور زمینه و فضای معنایی جم، ملک جم، جام جم و فر جم می باشد.

خواجه مناسب است جام جم به ملک جم را در تناسب دل و عقل سروده است:

دل صید عشق او شد و آگه نبود عقل
افتاد جام و خرد شد و جم خبر نداشت
جم را جو گشت بی خبر از جام مملکت
خانم زد دست رفت و ز خانم خبر نداشت
السفریات... ۷۲

مقابله می با حکومت دنیایی:
بیاد پاده نوشین روان بنوش که هست
به جنب جام می لعل ملک جم هیچ
السفریات... ۷۲

و کتابه سیاسی به غصب قدرت از سوی اهریمنان:
جم اگر اهرمنی سنگ زند بر جامش
قیمت لعل بدخشان به حجر کم نشود
سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند
قیمت سنگ نیرزاید و زر کم نشود
السفریات... ۷۴

مشو ای خواجه که چون در نگری بر بادست
۲- عشق و عرفان که در آثار شاعران بزرگ قرن هفتم يك امر فوق بشری و آسمانی شده و جلوه می کرد، در آثار شاعران این قرن - که با غزل خواجه سر آغاز می گیرد - مقام لاهوت خود فرود آمده و به زندگی آدمی در آمیخته و جزئی از هستی انسانی او شده است. در غزل قرن هشتم انسان با حفظ صفات و تعلقات این جهانی خود اعتلای ادبی می یابد و نه با انکار یا سرکوب آن. عرفان انسانی می شود.

۳- خلقت مبتنی بر مشرب عشق در این دوره به طور کلی در غزل استحکام می یابد و عشق انگیزه و مصدر مناسبت چیزها و طرز تلقی انسان از آنها می گردد.

به سخن دیگر عرفان عاشقانه به یکی از طبایع انسان بدل می گردد. این دگرگونی‌های رویداده در غزل قرن هشتم به این نوع شعر بعد تازه بخشید، بعدی که خاص غزل از آن زمان به بعد بوده است، بعدی که غزل را از وصف صرف جمال یار با توصیف تصورات عرفانی به در آورد و راه آن را بر طرح نکات و مسائل گوناگونی که در سنت قبلی به تفصیل سروده می شد، به صورت نکاتی که در ذهن شاعر می گذرد، هموار کرد این امر را هم واقعیت دستخوش دگرگونی بیوسته قرن هشتم هجری می طلبد و هم در ضمن، حرکت منطقی خود شعر فارسی بود که از تک موضوعی به چند موضوعی و از توصیف به بیان حالت‌های ذهن شاعر سیر می کرد.

غزل قرن هشتم هجری که از آن تحت عنوان سرآمد غزل کلاسیک فارسی یاد می کنند. با همه بستگی‌هایی که به نوع خود در قرن‌های پیشین دارد، به اعتبار صفات یاد شده در بالا از آن متمایز می باشد با اینکه برخی نطفه‌های این سنخ غزل در آثار پیشینیان دیده می شود اما واقعیت سیر غزل فارسی نشان می دهد که خواجه پیشاهنگ و رواج دهنده آن در آغاز قرن هشتم هجری بوده است.

هر نفس مهر فلک بردگری می افتد.
چه توان کرد چو این سفله چنین افتادست
دل درین پیر زن عشوه گر دهر میند
کاین عروسی ست که در عقد بسی دامادست
خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط
که اساسش همه بی موقع و بی بنیادست

السفریات فی الغزلیات ۱۷

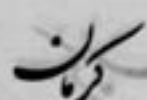
انسان مولود عشق:
گر نه در هر جوهری از عشق بودی شمه‌ای
کی کشش بودی به آهن و سنگ مغناطیس را
الحضریات فی الغزلیات ۱۰

خیزید ای مینخوارگان تا خیمه بر گردون زنیم
ناقوس دیر عشق را بر چرخ بوقلمون زنیم
همان اثر ۲۸۳

هشیار کی شویم که از ساقی الست
بر باد چشم مست تو ساغر گرفته ایم
همان اثر ۲۲۶

آن زمان کز من دلسوخته آثار نبود
بجز از ورزش عشق تو مرا کار نبود
از سردار میندیش که در لشکر عشق
علم نصرت منصور بجز دار نبود
همان اثر ۱۲۹

عنفای قاف عشقم و عشق تو گویا
مرغی است هر دو کون در آورده زیر پر
همان اثر ۲۰۴



● روحیه ایرانی به روند پدید آمدن کیفیتهای نورغبت نشان نمی دهد، بلکه از حاصل آن بهره گیری می کند، و به عبارت دیگر نسبت به شگفتی روند «شدن» چیزها، کنجکاوی ندارد



ب - «جم» به معنای مظهر خیر و تقوا:
جم اگر اهرمنی سنگ زند بر جامش
قیمت لعل بدخشان به حجر کم نشود
سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین شکند
قیمت سنگ نفزاید و زر کم نشود

(السفریات ۷۲)

ج - عزیمت از بعد اسطوره به فراسوی آن و معنویت بعدی:
آن نگینی که منش می طلبم با ج نیست
آن مسیحی که منش دیده ام از مریم نیست

(السفریات غزل ۷۲)

د - عزت نفس، بی نیازی و وارستگی
ترك مراد چون ز کمال محبت است
جم را گمان میر که به خاتم نیاز بود*

(السفریات... غزل ۱۳۸)

به خاتم ملك جم نتوان گرفتن
که پیش اهل دل خاتم حجاب است

(السفریات ۵۴)

۳- تو در تویی عالم شکل و معنی
الف - صورت تجلی نارسای ابعاد معنی
چون پیکر مطبوعت در معنی زیبای
صورت نتوان بستن نقشی به دلارایی

(السفریات... غزل ۳۴)

ب - وحدت صورت و معنی
بلی صورت بود عنوان معنی
به این صورت که سر تا پا معانی است

(السفریات... غزل ۳۷)

ج - خصلت انتزاعی معنی و احساسی بودن صورت
ترك صورت کن اگر عالم معنی طلبی
کوس عزلت زن اگر ملک کسری طلبی

(السفریات... غزل ۳۵)

د - خصلت انسانی معنی
گنج معنی که طلسم است جهان بر راهش
چون به معنی نگری این دل ویرانه ماست

(السفریات... غزل ۳۲)

● یکی از بسیاری نمونه ها که خواننده را به یاد ترکیب اندیشه ملموس و غیر ملموس در ابیات سبک هندی می اندازد.
- در این تحقیق همه جا از «همای و همایون» و «گل و نوروز» که به اهتمام کمال عینی اولی در ۱۳۴۸ و دومی در ۱۳۵۰ توسط بنیاد فرهنگ ایران چاپ شده، استفاده شده است.

تلمیحی بر تداعی متقابل جم و سلیمان:
مرغ جم باز حدیثی ز سیا می گوید
بشنو آخر که ز بلقیس جها می گوید

همان اثر، ۱۳۹

و در آمیختن فر جمشیدی به رنگ عرفانی:
به خاتم ملك جم نتوان گرفتن
که پیش اهل دل خاتم حجاب است

همان اثر، ۵۲

و حسن ختام با بیتی از خواجو:
هر که با منطق خواجو کند اظهار سخن
در به دریا برد و زیره به کرمان آرد.

الحضریات...، ۱۶۴

چند نمونه از سنت گریزی شعر خواجو از لحاظ زبان و تصویر

در لابه لای غزلهای سنت گریز خواجو به اندیشه های بسیاری بر می خوریم که از لحاظ زبانی و تصویری، از بهترین سنتهای گذشته مایه گرفته و آینده یازی نیز دارند. در زیر به چند زمینه از این اندیشه ها به اختصار اشاره می کنیم، امید آن که زیره برای مردم ادب دوست و مهماندار کرمان نبرده باشیم.

۱- بسیاری کلمه ها و اصطلاحهای شعر کلاسیک فارسی به معنای دوگانه اطلاعاتی و تصویری در بیت واحد به کار رفته است و مهارت خواجو را در القای تصویر با زبان بدون تصویر نشان می دهد.

الف - خواب به معنای تصویری معشوق:
گفتم مگر به خواب توان دیدنت ولیک
دانم که خواب را نتوان دید جز به خواب

(السفریات غزل ۱۶)

ای ز چشمت رفته خواب از چشم خواب
و آب رویت برده آب از روی آب

(السفریات غزل ۲۰)

چو چشم مست تو را عین فتنه می بینم
چگونه چشم تو در خواب و فتنه بیدار است؟

(السفریات... غزل ۲۸)

ب - به معنای اسطوره ای و غیر آن
در چنین وقت که دیوان همه دیوان دارند
کی دهد ملک جم دست اگر خاتم نیست

(السفریات... غزل ۶۲)

۲- تعمیم کنایی کلمه ها و مفهومیهای اسطوره ای
الف: «جم» به معنای مظهر عقل و آگاهی

دل صید عشق او شد و آگه نبود عقل
افتاد جام و خرد شد و جم خیر نداشت

(السفریات ۵۳)

(و تعمیم فر اوستایی به خاتم و نگین ابهامی):
حم را چو گشت بی خبر از جام مملکت
خاتم زد دست رفت و ز خاتم خبر نداشت

(السفریات...، ۵۳)